

به گزارش خبرگزاری حوزه، آیت‌الله علیرضا اعرافی، مدیر حوزه‌های علمیه، در همایش ملی فقه و اخلاق که در دانشگاه قرآن و حدیث برگزار شد، به بررسی رابطه بین فقه و اخلاق پرداخت و بر ضرورت بازنگری در این رابطه تأکید کرد.

متن سخنرانی آیت‌الله علیرضا اعرافی در این همایش بدین شرح است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

یکهزار و پانصدمین سالگشت میلاد پیامبر عظیم‌الشان ﷺ است و توصیه رهبری معظم هم، انس بیشتر با نهج‌البلاغه است. فرازی از نهج‌البلاغه درباره پیامبر ﷺ در آستانه مبعث شریف عرض می‌کنم. در خطبه نود و چهار، این یکی از چهل – پنجاه موضع نهج‌البلاغه است که امیر بیان علیه‌السلام در ترسیم سیمای پیامبر ﷺ سخن گفته‌اند: «عَثَرْتُهُ خَيْرًا لِّعَثَرِ وَأَسَرْتُهُ خَيْرًا لِّأَسَرِ وَشَجَرْتُهُ خَيْرًا لِّلشَّجَرِ نَبَتْتَ فِي خَرَمٍ وَبَسَقْتَ فِي كَرَمٍ لَهَا فُتُوحٌ طَوَّلَ وَتَمَرٌ لَا يُنَالُ فَهَوُ إِمَامٌ مِّنْ إِبْنَيْ وَبَصِيرَةٌ مِّنْ اهْتَدَى سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَشَهِابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَزَيْدٌ بَرَقَ لَمَعُهُ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَسُنَّتُهُ الزُّشْدُ وَكَلَامُهُ الْفَضْلُ وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ وَ...» این خورشید فروزان و سراج منیر بود که با بعثت بر جهان تابید و جهان را تا قیامت به انوار معرفت و اخلاق روشن کرد.

متشکرم از دوستان برگزارکننده و همه عزیزانی که نکاتی در این مبحث مهم مطرح کردند. من دو نکته را ابتدا عرض می‌کنم و بعد هم از میان مطالب متعددی که یادداشت کرده‌ام، چندتا را تقدیم محضر شریف می‌کنم.

یک نکته این است که تمایز یا وحدت فقه و اخلاق، موضوعی قابل تأمل است. نکته دیگر این است که علوم مختلف می‌توانند اهداف و مقاصد واحدی داشته باشند و یا در یک نظام منسجم برای سعادت انسان شکل بگیرند. این یک مسئله دیگری است. ممکن است کسی کلام و فقه را کاملاً مجزا ببیند؛ اما بگوید: این‌ها در کنار هم بال‌هایی هستند که یک نظام واحد را تشکیل می‌دهند. این موضوع، در درون یک علم هم صادق است. با توجه به طبقه‌بندی مرحوم محقق، فقه به چهار بخش تقسیم می‌شود که هرکدام تفاوت‌هایی دارند و در یک نظام کلی جای می‌گیرند. این، قرارداد ماست.

آیت‌الله مصباح رحمته‌الله در تحلیل نهایی، این موضوع را به‌خوبی توضیح داده‌اند که جدایی علوم، گاهی حقیقی و گاهی قراردادی است؛ به‌عبارت دیگر، اینکه ما مثلاً روان‌شناسی رشد را از روان‌شناسی اجتماعی جدا در نظر بگیریم، یک تقسیم‌بندی قراردادی است؛ درواقع، در روان‌شناسی رشد ما یک جنبه از روان انسان را بررسی می‌کنیم و در روان‌شناسی اجتماعی یک جنبه دیگر را. این جدایی به‌دلیل گسترش مسائل و موضوعات بوده است. ممکن است گفته شود، چون مسائل فراوان نیستند، روان‌شناسی را یک علم مستقل می‌دانیم. این دو شاخه در اصل دو فصل از یک موضوع واحد هستند و به‌مرور زمان و با پیشرفت علم، از هم جدا شده‌اند.

در اصول الفبای علم، بحث زیادی در مورد تمایز علوم شده و یکی از نظریات رایج این است که تمایز علوم هم به‌معنای حقیقی وجود دارد؛ زیرا هر علم، یک بخش خاص از واقعیت را پوشش می‌دهد و هم به‌معنای قراردادی؛ زیرا این تقسیم‌بندی‌ها بر اساس نیاز و گسترش علم شکل گرفته‌اند. درواقع به‌دلیل اینکه موضوعات متعدد در عالم هستی به‌هم‌پیوسته هستند، ممکن است ما یک جنبه از یک موضوع را با جنبه دیگر تلفیق کنیم و یک مفهوم عام‌تر را مطرح کنیم. یا ممکن است آن‌ها را جدا کنیم. این تحول در طول تاریخ علم هم همین‌طور بوده است؛ برای مثال زمانی تعلیم و تربیت اصلاً به‌عنوان علم شناخته نمی‌شد؛ بلکه یک مهارت فنی بود. با پیشرفت علم به یک رشته علمی تبدیل شد و شاخه‌های مختلفی پیدا کرد؛ از جمله علوم تربیتی و پزشکی؛ بنابراین هم تمایز و هم وحدت از یک منظر و با یک نگاه حقیقی وجود دارد؛ اما از منظر دیگر، نگاه اعتباری و قراردادی ما بر آن حاکم است. نباید خیلی نگران این تمایزها بود. ممکن است کسی بگوید اخلاق، بخشی از فقه است و یک مبحث جداگانه در آن وجود دارد. یا ممکن است بگوید به‌دلیل ویژگی‌های خاصی که دارد، آن را یک علم مستقل قرار داده است؛ اما این نکته که وحدت و تفکیک وجود دارد، مانعی برای آن منظومه واحد و مقاصد روشن و یگانه حاکم بر آن نیست.

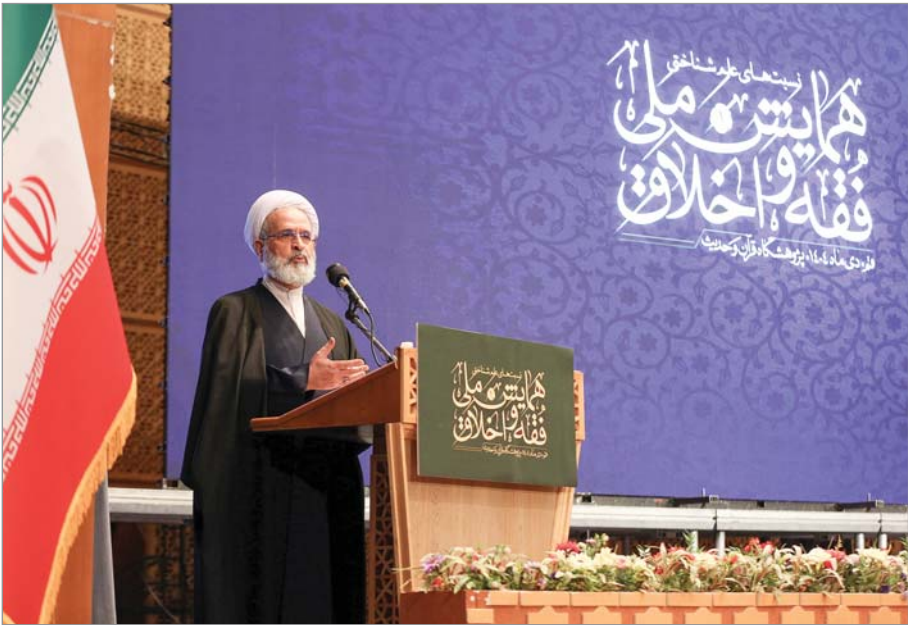
نکته دوم در این مقدمه، در مورد ارتباط فقه و اخلاق و به‌ویژه در ارتباط با آن‌چه امروزه به‌عنوان علم اخلاق شناخته می‌شود، این است که از منظر کلان، سه نظریه اصلی وجود دارد:

یک نظریه این است که فقه و اخلاق کاملاً مستقل از هم هستند. کسانی که این دیدگاه را دارند، معتقدند موضوع و محمول این دو حوزه متفاوت است و حیثیتی که در موضوع دخیل است، کاملاً جدا شده است.

نظریه دوم این است که در اصل، فقه و اخلاق یکی هستند و جدایی که ما می‌بینیم، به این دلیل است که اخلاق در فضایی شکل گرفته است که فقه، در آن وجود نداشته است. اگر اخلاق وارد فضای شریعت و فقه شود، دیگر جدایی نخواهد داشت.

نظریه سوم، یک دیدگاه میانه‌رو است که طیفی دارد. این دیدگاه معتقد است که هسته‌های مستقلی در هر دو حوزه وجود دارد؛ حتی در فضای شریعت؛ اما بخش‌های فراوانی از مسائل مطرح‌شده در اخلاق معاصر، در حوزه مشترک قرار دارند و باید در فقه مورد بررسی قرار گیرند.

معتقدم نظریه سوم که یک دیدگاه میانه‌رو است، اهمیت بیشتری دارد. ضمن اینکه در هسته‌های سخت هر دو حوزه، روابطی وجود دارد. برای مثال، اگر بگوییم هسته سخت اخلاق، بررسی فضائل و زرائل، تحلیل کیفیت آن‌ها، چگونگی تحصیل آن‌ها و روابطی است که بین آن‌ها حاکم است، باید توجه داشت که مباحث فنی زیادی در این زمینه وجود دارد.



آیت‌الله اعرافی بررسی کرد

## رابطه بین فقه و اخلاق

مدیر حوزه‌های علمیه در همایش ملی فقه و اخلاق، به بررسی رابطه بین فقه و اخلاق پرداخت و بر ضرورت بازنگری در این رابطه تأکید کرد.

حتی در فقه هم اگر این حوزه را در اخلاق قرار دهیم، سلسله روابط فنی و تحلیلی وجود دارد که می‌توان از روان‌شناسی و سایر علوم نیز در آن استفاده کرد. روایات ما نیز در این زمینه دنیای بی‌پایانی از تحلیل‌ها را در اختیارمان قرار می‌دهند. در تحلیل این صفات، روابط آن‌ها با یکدیگر، چگونگی انعکاس آن‌ها در روح، تأثیرات آن‌ها، علل آن‌ها و نتایج آن‌ها، نکات تحلیلی فراوانی وجود دارد. حتی اگر بگوییم این بخش یعنی صفات و زرائل افعال، در اخلاق به آن معنای خاص نمی‌گنجد، باز هم حتماً بازتاب و اثر دارد و حتماً باید آتارش را در فقه دید. این مقدمه دوم است که به‌گمانم راه را برای پذیرش این موضوع هموار می‌کند که هسته‌های ثابت و سخت در دو طرف وجود دارند که در دیگری نمی‌گنجنند؛ اما حلقه‌های مشترک هم کم نیستند و در هسته‌های متمایز هم روابطی وجود دارد.

حالا در تعریف موضوع، قرار است موضوع را به‌گونه‌ای تعریف کنیم که حتی کلام نیز در آن جای بگیرد. در فرصت کوتاهی که محضر شریف شما هستم، با همین نگاه سوم یا به‌عبارت دیگر با یک نگاه توسعه‌یافته به فقه که می‌تواند دامنه‌های زیادی از اخلاق را در برگیرد، نکاتی را عرض می‌کنم. یک نکته این است که معمولاً گفته می‌شود، در موضوع فقه با استدلال فقهی به این نتیجه می‌رسیم که فلان عمل، فلان حکم را دارد. این محمولی که در این تعریف وجود دارد، احکام خمسة (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، اباحت) است؛ البته در فقه، احکام وضعی هم داریم که بحث دیگری است و ما را از این بحث دور می‌کند. نکته مهم این است که این تکالیفی که بر افعال اختیاری مترتب می‌شوند، می‌توانند در افعال غیراختیاری نیز مبدأ و منشأ یک فعل اختیاری شوند. در این حالت، فعل غیراختیاری، مبدأ و منشأ فعل اختیاری می‌شود و بر اساس آن، حکم یکی از احکام خمسة بر فعل اختیاری وارد می‌شود. این نکته‌ای است که مجال تشریح کامل آن را نداریم؛ اما امیدوارم تا حدودی واضح باشد.

اما اولین نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، این است که واقعاً در محدوده احکام تکلیفی فقه، احکام خمسة (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، اباحت) وجود دارند. این ادعا که کسی بگوید استحباب، کراهت و تنزیل از دایره محمولات فقهی خارج هستند، یک ادعای ناصواب است.

از مباحث اعتقادی می‌تواند یک کتاب فقهی را تولید کند. این مباحث پرکننده نیستند؛ اما به این شکل منسجم و نظام‌یافته مانند کتاب‌الصلاة و حج نیستند.

حتماً یک کتاب‌الاعتقاد به‌عنوان یک باب فقه به‌معنای خاص و نه فقه اکبر یا فقه به‌معنای عام نیاز است؛ چون حالا فقه را به دو معنا داریم: فقه به‌معنای عام که هم کلام و هم صفات و افعال و رفتارها را در بر می‌گیرد و فقه به‌معنای خاص با قید فقه؛ یعنی فقه اکبر که در حوزه اعتقادات قرار می‌گیرد و یک فقه سوم هم داریم که فقه اصغر است؛ یعنی فقه به‌معنای تحصیل جریان حکم شرعی. این یک باب فقهی را می‌طلبید، بر اساس این مقدمه، به‌عنوان باب فقه اعتقادات؛ مثلاً فقه روابط اجتماعی را می‌خواهد، فقه اخلاق اجتماعی را می‌خواهد. ما اخلاق فردی و اجتماعی داریم که بخشی از آن‌ها در فقه ما وجود دارد؛ اما بخشی هم این کتاب‌ها و امثال این‌ها را می‌طلبید که در وسائل و کتب فقهی و روایی ما جدا آمده‌اند. حتماً یک باب فقهی برای روابط اجتماعی، به‌اصطلاح روان‌شناسان، روابط میان‌فردی نیاز است. این موضوع را هم که سه چهار سال است به‌طور کم و بیش در فقه تربیت، یک ساعتی به آن می‌پردازیم. احوال درونی و افعال درونی، وقتی که اختیاری می‌شوند، خودشان یک باب فقهی هستند. نکته دوم این است که با این نگاه، چیزهایی از کلام جدا نمی‌شوند، بلکه یک نگاه فقهی به کلام پیدا می‌شود. یک بخش‌های زیادی در اخلاق ما وجود دارد که جای آن‌ها در فقه خالی است. حالا تنظیم و چارچوب‌بندی این موضوع، داستان دارد و چندین الگو هم می‌توان انتخاب کرد که من نمی‌خواهم به آن‌ها بپردازم. یک الگوی خاص انتخاب شده و بر اساس آن، چند باب در فقه جدید در حال کار هستند. نکته دیگر این است که در اخلاق با توجه به دیدگاه‌هایی که اخلاق را شامل احوال، افعال یا هر دو می‌داند (مانند دیدگاه مرحوم مصباح)، اگر بگوییم اخلاق هم احوال و هم افعال را می‌گیرد؛ ما در افعال اخلاقی هم یک نگاه فقهی داریم. من نمی‌گویم اخلاق معنای خودش را از دست می‌دهد، اما می‌گویم همه افعال اختیاری که در اخلاق، در بخش‌های مختلفش مطرح می‌شود، از منظر فقهی، معنای خاصی دارند که باید ابعاد آن گشوده شود.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت، بحث صفات است؛ یعنی ویژگی‌ها و خصلت‌ها، چه فضائل و چه زرائل. اخلاق فقط به فضائل محدود نمی‌شود، بلکه شامل زرائل نیز می‌گردد. این درجات الزام و اهتمام، فقیه را در تنظیم احکام راهنمایی می‌کنند؛ درواقع، این‌ها همگی احکام اما نکته مهم این است که اجتناب از صفات در بسیاری از موارد اختیاری است. اینجاست که فقه می‌تواند و باید وارد شود. ممکن است در برخی موارد الزام به انجام کاری رفع شده باشد اما تمام این صفات از جنبه اختیارپذیری قابل بررسی هستند. می‌توان این صفات را تحصیل کرد، از آن‌ها اجتناب کرد، آن‌ها را کاهش داد یا افزایش داد. این اعمال – ایجاد، اعدام، تقلیل، تکثیر و تشدید – می‌توانند اختیاری باشند و به صفات مرتبط شوند. از این منظر نیز صفات از یک دیدگاه فقهی، قابل بررسی هستند. این تحلیل درِیچه‌ای نوبه سوی توسعه مفاهیم فقهی می‌گشاید.

این دو نکته کاملاً منطقی هستند و هیچ فقیه دانشمندی نمی‌تواند بگوید که این موضوع بی‌معنا یا غیرقابل دفاع است. اگر این دو نکته اساسی پذیرفته شوند، تقریباً تمام مسائل کلامی و اخلاقی، یک منظر فقهی خواهند داشت و این باعث گشایش در فقه می‌شود. یعنی شما در این رویکرد به موضوعات کلامی می‌پردازید و بحث حق و باطل را مطرح می‌کنید یا ارائه برهان بر صحت یا عدم صحت آن‌ها با استفاده از روش‌های مختلف. گاهی می‌گویید: «به اعتقاد من، این عمل واجب است یا مستحب است» و گاهی می‌گویید: «این عمل واجب است و بسیار مورد تأکید قرار گرفته، مانند اصول دین»، یا «این عمل مستحب است، مانند برخی از ویژگی‌های مربوط به قیامت یا برزخ». این موضوعات جای بحث فقهی فراوانی دارند. ضمن اینکه، این پدیده‌های درونی می‌توانند موضوع احکام وضعی نیز قرار بگیرند.

به عبارت دیگر اگر بگوییم چیزهای درونی می‌توانند منشأ احکام فقهی شوند، همان‌طور که در بحث ارتداد، اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، به نظر من این توجه به سعه محمول فقه – یعنی همان فقه به معنای سوم، یا فقه اصغر و توجه به سعه موضوعی آن که فعل مکلف است و شامل این دامنه وسیع می‌شود، می‌تواند سرآغاز تحولات و توسعه‌هایی در فقه باشد.

بسیاری از این مفروضات را ما در حال حاضر

تشخیص نمی‌دهیم، زیرا منظر ما تعیین حکمت و استحقاق ثواب و عقاب است. با این حال می‌توانیم دریچه‌ای نو بگشاییم که وام‌گیرنده کلام و ابواب مختلف اخلاق، چه در افعال و چه در صفات باشد.

نکته دیگری که در این موضوع دخالت مهمی دارد، این موضوع هست که فرض بگیریم، مثل اینکه در کلام یا هسته‌ای ثابت سخنی داریم، می‌گوییم حق و باطل و اثبات و نفی این گزاره‌ها به نحو توصیفی انجام می‌دهیم. ممکن است کسی بگوید که در اخلاق با زحمت بیشتری گزاره‌هایی داریم که محمولش نوعی تجویز است، ولی با یک تفاوت در آن گنجانده شده است. آن محمول حُسن خوب است. این بحث حسن قابل روی این رابطه خیلی اثر می‌گذارد.

واقعاً ممکن است کسی بگوید که همان استحقاق الهی و قضا و قدر که وارد شریعت می‌شود به استحقاق ثواب و عقاب نزدیک می‌شود. واقعاً اینجا محمول خیلی نزدیک می‌شود و شاید آدم را به سمت آن نظریه اول یعنی وحدت مطلق ببرد. ولی در باب حسن، نظریات خیلی متعدد است و به گمان می‌آید که حسن و قبح فراتر از استحقاق مدح و ذم هستند. حالا امر معقول اول، معقول ثانی، انتزاعی است. حالا از چه انتزاع می‌شود؟ یکی دو سال اخیر ما در بحث‌های عدل

و ظلم، حدود پانزده نظریه را بررسی کردیم و بعضی نظریات جافتاده هم که از بزرگان عزیزمان است، آنجا نقد شده‌اند. در هر صورت، حسن و قبح می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد که فاصله ایجاد کند. یک نکته هم این است که مبانی حسن و قبح در این رابطه اثرگذارتر باشد.

یک نکته هم این است که اگر هسته‌ای ثابت در اخلاق داشته باشیم، آنجا بگوییم این فضیلت چیست؟ بنیادش چیست؟ عواملش چیست؟ نتایجش چیست؟ با بقیه فضائل و زرائل چه نسبتی دارد؟ می‌گوییم این‌ها هویت مستقلی دارند و در فقه به آن معنا که امروز مطرح می‌کنیم جای نمی‌گیرند. البته می‌توان تفسیر فقه را تغییر داد و گفت که این موضوع هم در آن جای می‌گیرد، اما ترجیح می‌دهم این مرز حفظ شود. در داوری ما درباره اینکه یک صفت خوب است یا بد، ریشه این خوب یا بد بودن چیست؟ ارتباطش با دیگر مسائل چیست؟ در اینجا عقل نقش مهمی دارد. البته ما عقل مستقل را می‌پذیریم، نه عقل وابسته. عقل مستقلی که بتواند در چارچوب امضای عدم رد آن موضوع قرار گیرد و گاهی اوقات به برخی از مصالح و مفاسد محدود بپردازد. این روش‌ها در آنجا قابل پذیرش نیستند، اما ممکن است در یک اخلاق سکولار هم مورد اعتماد قرار بگیرد. با این حال ما در انضباط شرعی نمی‌توانیم به آن‌ها خیلی اعتماد کنیم. اگر این موضوع را مستقل بدانیم، تفاوت اخلاق سکولار با اخلاق دینی در این است که اخلاق دینی کتاب و سنت را در کنار هم قرار می‌دهد تا گزاره‌های دینی را استخراج کند، حتی اگر فقهی نباشند. کتاب و سنت با ضوابط و انضباطی که دارند، می‌توانند این کار را انجام دهند. این هم یک بحث گسترده است.

نکته مهم این است، با وجود اینکه در برخی موارد با دو هسته مستقل [اخلاق و فقه] تداخل‌هایی را می‌بینیم، معتقدم فقه باید بسط پیدا کند. در حال حاضر این دو حوزه را می‌توان در هم ادغام کرد. اما اگر بگوییم فقه، فقط جعل شرعی و اعتبار ثواب و عقاب را می‌بیند، تا حدی درست است. این اهداف قریب هستند، اما فقه اهدافی دارد که در تعلیم و تربیت و فلسفه آن مطرح شده‌اند. ما نمی‌توانیم بگوییم سعادت و دستیابی به کمالات از دایره اهداف فقه خارج هستند. در فقه، عمل برای ثواب، عمل برای دفع عقاب، عمل شکرانه و عمل از روی حب الهی ارزش دارند؛ این چهار درجه بالایی هستند که گاهی در فقه، بزرگان در مورد آن‌ها شبهاتی مطرح کرده‌اند.

پاسخ به سوالی درباره رابطه بین اهداف فقه و اخلاق؛ پاسخ این است که تمام این چهار هدف [ثواب، دفع عقاب، شکر خدا، حب الهی] در فقه وجود دارند. حداقل بخشی از فقه برای تحصیل ثواب، دفع عقاب، یا شکر خدا انجام می‌شود. بالاتر از همه، اطاعت از حکم خدا و محو شدن در جمال و جلال اوست. نمی‌توان گفت این اهداف در لایه‌های متأخر و طولی فقه نیستند، بلکه هستند و لذا در هدف نمی‌توان تفاوتی قائل شد. بله، هدف ممکن است متفاوت باشد، اما جدایی وجود ندارد.

گفتنی است، در این همایش همچنین، حجج‌اسلام والمسلمین محمد عالم‌زاده نوری و سیدمهدی میرباقری به ارائه سخنانی در موضوع فقه و اخلاق پرداختند.